

# موضوع مقاله :

توقیفی بودن یا نبودن اسماء  
و صفات الهی

تهیه کننده :  
سید اردشیر رشیدی  
سرگروه معارف اسلامی  
شهرستان خلخال

## فهرست مطالب :

- ۱..... اسماء و صفات
- ۲..... آراء و نظرات متکلمان
- ۳..... دلائل قائلان به توقیفی بودن
- ۶..... دلائل نقلی قائلان به توقیفی بودن
- ۸..... توقیفی بودن اسماء در احادیث
- ۱۰..... نظرات مرحوم علامه علامه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## اسماء و صفات الهی :

درباره شناخت اسماء و صفات الهی، تعداد نام های خداوند و چگونگی بدست آوردن آن، نظراتی مطرح است. محدثان اسلامی از فریقین، از پیامبر اکرم (ص) نقل می کنند که آن حضرت فرمودند: «برای خداوند نود و نه نام است که هر کس آنها را بشمارد وارد بهشت میشود»<sup>۱</sup>. شیخ شیعه صدوق مجموع این اسامی را در کتاب توحید و ترمذی<sup>۲</sup> در سنن آورده اند. در حالیکه در این احادیث از نود و نه اسم سخن به میان آمده، در قرآن برای خدا صدوسی دو نام وارد شده است<sup>۳</sup> و مرحوم علامه طباطبائی در کتاب «رسائل توحیدی» تعداد اسامی آمده در قرآن را صدوبیست و هفت اسم می داند. لذا در آینه تفکر اسلامی برخی از متکلمان اسلامی و محدثین و علمای اسلامی تعداد اسماء الهی را معین و توقیفی می دانند و معتقداند هیچ کس حق ندارد خدا را به غیر از آن نامی که در قرآن و سنت وارد شده است بخواند و یا نام گذاری کند. در حالیکه جمعی از متکلمان و مفسران و علمای اسلامی تعداد اسماء را معین و توقیفی نمی دانند. قبل از اینکه آراء و نظرات متکلمان اسلامی را بیاوریم لازم بذکر است که بحث درباره توقیفی و غیر توقیفی بودن مربوط به این نیست که همه و ملت ها باید به خداوند «الله» بگویند و یک فرد انگلیسی زبان حق ندارد خدا را «گاد» و ترک زبان او را «تاری» بخواند. بلکه سخن در این اصل مربوط به اسمایی است که از صفات و افعال خدا گرفته می شود.

<sup>۱</sup> - شیخ صدوق، توحید، ۱۹۴ - حدیث ۸

<sup>۲</sup> - ترمذی ۲۰۹-۲۷۹ سنن، باب الدعوات / ۵۳۰ حدیث ۵۰۷

<sup>۳</sup> - مفاهیم القرآن، ۶/۱۰۵-۱۰۶

سید شریف جرجانی در شرح مواقف ج ۱ ص ۵۴۱ در این مورد چنین می گوید:

«ليس الكلام في أسماء الأعلام الموضوعة في اللغات إنما النزاع في الأسماء المأخوذة من الصفات و الأفعال»  
سخن درباره نام های علمی خدا نیست که خدا در هر زبان برای خود نامی دارد، سخن در آن اسمایی است که از صفات و افعال خدا گرفته می شود.  
آراء متکلمان درباره اسماء

الف: گروهی از متکلمان می گویند انسانها در پرتو خرد، می توانند خدا را به نامی بخوانند که بر وصفی از صفات یا فعلی از افعال او دلالت می کند و بعبارت دیگر هر حقیقتی که در ذات و فعل او هست در قالب لفظ بریزند و به آن بخوانند.

ب: گروه دیگر نقطه مقابل گروه قبلی معتقداند که ما فقط حق داریم خدا را به اسم هایی وارد در کتاب و سنت بخوانیم، یعنی برای اطلاق نامی بر او به اذن شرع و اجازه شارع نیاز است و حق نداریم از واقعیت موجود در ذات و فعل برای او اسمی بتراشیم و زیرا خود آدمی از شرح و تفصیل، در هر مورد ناتوان است و باید هر لفظی که در نظر است از ناحیه شرع وارد شود.

مثلا اگر چه خداوند مبدا فعل و کار است و قرآن مجید خدا را به عنوان «إِنَّ رَبَّكَ فَاعِلٌ لِّمَا يَرِيدُ»<sup>۴</sup> می خواند ، ولی مع الوصف نمی توانیم بگوییم خدا «کارگر» است هر چند مبدا این اسم در او هست.

ج: در اینجا نظریه سومی نیز هست و شاید معتدل ترین نظر همین باشد و آن اینکه در تسمیه خداوند به هر

اسمی ممنوعیتی نیست، مگر اینکه حاکی از نقص و ضعف او باشد<sup>۵</sup>

دلایل قائلان به توقیفی بودن اسماء:

قائلان به توقیفی بودن اسماء در این مورد کمتر شاهی از کتاب و سنت آورده اند بلکه غالباً به یک رشته دلایل عقلی بسنده کرده اند، در ذیل به برخی از آن دلایل اشاره می‌کنیم.

۱- در تسمیه خدا باید منتظر اذن شرع باشیم، مبادا او را به نامی بخوانیم که متضمن اندیشه باطلی باشد، آن هم در موردی که اهمیت خاصی بر خوردار است<sup>۶</sup>

۲- گاهی برخی مساله حفظ ادب را مطرح کرده و می‌گویند، مقتضی ادب در پیشگاه الهی این است از بکارگیری هر نوع لفظی که در شرع وارد نشده است، خودداری کنیم هر چند خدا واقعیت آن را دارا باشد. عیناً درست مثل این می‌ماند که کسی در حال حمل سبزی یا چیز دیگری برای منزل خود باشد و ما او را «حمل بنامیم»، درست است که او واجد این مبدء است، اما این تسمیه در نظر عرف، دور از ادب است<sup>۷</sup>

۳- خواجه نصیر الدین طوسی در رساله «فصول نصیریه»<sup>۸</sup> توقیفی بودن اسماء خدا را چنین بیان می‌کند:  
«معلوم شد که باری سبحانه و تعالی یک ذات پاک است و از هیچ جهت، تعدد و تکثر را مجال تعرض کبریایی او نیست، پس نامی که بر ذات پاکش اطلاق کرده بی اعتبار

<sup>۵</sup> - سید شریف جرجانی، شرح مواقف ص ۵۴۱

<sup>۶</sup> - همان ص ۵۴۱

<sup>۷</sup> - آیه الله حسن زاده عاملی، شرح اشارات

<sup>۸</sup> - خواجه نصیر طوسی ص ۲۲ و ۲۴، رساله فصول نصیریه

غیر، لفظ الله است و دیگر نامهای بزرگوار، یا به حسب اعتبار اضافه او با غیری باشد چون قادر، عالم و خالق و کریم و یا به حسب سلب غیر از وی چون واحد و فرد و غنی و قدیم، یا به حسب ترکیب اضافه و سلب، چون حی و عزیز و واسع و رحیم، پس بنابر این قضیه هر لفظی که لایق جلال و کمال او باشد، بروی اطلاق توان کرد، الا آن است که ادب نیست که هر نامی که اجازت از آن حضرت صادر نشده باشد، بروی اطلاق کنند از آن که ممکن بود که بر وجهی دیگر، لایق و مناسب نیفتد.

چه ظاهر حال خود چنان اقتضا می کند ه اگر رأفت و عنایت بی نهایت به آن انبیاء و مقربان را الهام ندادی، هیچ گوینده را یارای اجرای لفظی به ازای حقیقت او نبود چون از هیچ وجه اسم مطابق مسمی نمی تواند بود.»

در عبارت فوق دو برهان به چشم می خورد، یکی اینکه اگر لفظی از جهتی، کمالی از کمالات الهی را نشان دهد اما ممکن است از جهات دیگر لایق و مناسبت مقام ربوبی نباشد، پس چه خوب که از خود اسم گذاری نکنیم.

برهان دیگر :

اینکه لطف و رأفت خداوندی اقتضا می کند الفاظی که حقیقت را به خوبی نشان می دهند و اسمایی که «مسمی» را ارائه می دهند، به زبان انبیاء و اولیای دین جاری سازد و از آنها که بگذریم، کسی که توان آن را داشته باشد نیست.

۴- عبد الوهاب شعرانی مولف الیواقیت، از فتوحات محی الدین عربی نقل می کند که «مسلمانان اتفاق نظر دارند، اشتقاق اسمایی که از آیه «یسهزئهم» مستهزء و «مکروا و مکرا لله» ماکر و «هو خادعهم»

مخادع و «نسوالله فنسيهم» منسى و امثال اينها را خدا به خود نسبت داده است و ما در قرآن مى خوانيم و اين به خاطر حفظ ادب به پيشگاه خداوند است»

۵- طبرسى در مجلس البيان سخنى شبيه سخن خواجه دارد و آن اينكه در زير آيه :  
«نحن نقص عليك أحسن القصص»<sup>۹</sup> مى گويد : «نمى توانيم خدا را (قاص) بناميم

هر چند خود آيه خدا را قصه گو معرفى مى کند. زيرا اين لفظ در موردى به كار مى رود كه گويند آن را حرفه اتخاذ كند، در حالى كه درباره خدا چنين نيست. از اين بيان مى توان فهميد كه خدا را نمى توان «معلم» و «مفتى» ناميد. هر چند قرآن او را به تعليم و افتا توصيف مى كند. و مى گويد: «علم القرآن»<sup>۱۰</sup>  
( قل الله يغتكم فى الكلاله )<sup>۱۱</sup> زيرا معلم و مفتى به كسى مى گويند كه تعليم و افتارا حرفه خود اتخاذ كند»<sup>۱۲</sup>

دليل نقلى قائلان بر توقيفى اسماء گروهى بر توقيفى بودن اسماء به آيه ياد شده در زير استدلال مى كنند:

«ولله الأسماء الحسنى فادعوه بها و ذروا الذين يُلحدون فى اسمائه...»

براي خداوند نام هاى نيكوست او را با آنها بخوانيد و آنان را كه در نام هاى او به تحريف مى پردازند رها سازيد، به زودى كي فر عمل خود را مى بينند».

9 - يوسف / 3

10 - الرحمن / 2

11 - نساء / 126

12 - طبرسى، مجمع البيان ج 3 ص 207

طبرسی فرمود: «این آیه دلالت دارد که نامگذاری خداوند مگر به آنچه خود نامگذاری کرده جایز نیست»<sup>۱۳</sup> فخر رازی نحوه استدلال با آیه الاشاره را چنین می گوید:<sup>۱۴</sup>

اولاً در آیه اثبات شده خداوند نام های نیکو دارد ثانیاً امر شده به اینکه هنگام خواندن او از آن اسماء حسنی استفاده شود ثالثاً کسانی را که در خصوص اسماء الهی انحراف نموده و از نزد خود او را به چیزهایی که لایق او نیست نام گذاری می نمایند ، نکوهش می کند لذا با توجه به مطالب سه گانه ، خواسته اند توقیفی بودن اسماء الهی را مطرح کنند. توقیفی بودن اسماء در احادیث در اخبار و احادیث مواردی دیده می شود که ممکن است قائلان به توقیف ، به آنها تمسک جویند و اینها به دو دسته تقسیم می شوند:

اول : احادیثی که اسماء و صفات خداوند را شمارش کرده اند

دوم : اخبار دیگری که دعوت به اکتفا کردن به آنچه در قرآن از اسماء آمده است می نماید احادیثی که جزء گروه اول اند مثل آنچه از حضرت نقل شده است :

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ تَسْعَةٌ وَتَسْعِينَ أَسْمَاءً مِنْ دَعَا اللَّهَ بِهَا اسْتَجَابَ لَهُ وَ مِنْ أَعْصَابِهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ»<sup>۱۵</sup>

13 - همان ص ۵۰۳

14 - فخر الدین رازی ، تفسیر کبیر ج ۱۶ ص ۷۰

15 - توحید صدوق ص ۱۹۶ ، باب «اسماء الله» طبع دارالمعرفة بیروت

«برای خداوند نود و نه نام است هر کس خدا را به آنها بخواند اجابت می کند و هر کس احصار و شماره کند داخل بهشت می شود»

در اخبار دیگر هر یک از آنها را نام برده اند. در اصول کافی بابی تحت عنوان: «معانی الاسماء و اشتقاقها» است و مرحوم صدوق در کتاب توحید باب «اسماء الله» آورده است.

این دسته احادیث هرگز توقیفی بودند اسماء دلالت ندارد زیرا در آنها فقط نود و نه نام آمده اثبات شئی نفی دیگری نمی کند. دوم اینکه این اخبار با یکدیگر متفاوت اند و

زیرا در برخی اسماء و صفات را بیش از ۹۹ شماره کرده اند، حتی در برخی از اخبار برای خداوند ۳۶۰ اسم معرفی کرده اند<sup>۱۶</sup> و هیچ اشاره ای به عدد ۹۹ ندارد، چنانچه اخبار دیگر به عدد ۹۹ اشاره می کند اما «معدود» را نام نمی برد

سوم اینکه در برخی متون دینی وارد شده است که برای خداوند اسمایی است که به خود اختصاص داده و احدی را از آنها مطلع نساخته که در اصطلاح به آنها «اسماء مستأثره» می گویند.<sup>۱۷</sup>

چهارم اینکه آنچه در برخی آیات و اخبار آمده به عنوان اصول و امهات اسماء ذکر شده که دیگر اسم ها به آنها بر می گردد اما گروه دوم:

یعنی اخباری که از توصیف خداوند به غیر از آنچه خود را وصف کرده است، نهی نموده در اصول کافی بابی با

---

<sup>16</sup> - اصول کافی، کلینی، باب حدوث الأسماء

<sup>17</sup> - ابن جمهور احسانی، غوالی اللئالی ج ۴ ص ۱۰۶

این عنوان آمده: «باب النهی عن الصفة بغیر ما وصف به نفسه»

در این باب، کلینی ده روایت نقل کرده است، از این گروه فقط دو روایت تا حدی می‌تواند سند مدعا باشد.

۱- محمد بن حکیم گوید: «موسی بن جعفر (ع) به پدرم

نوشت، خدا بالاتر و والاتر و بزرگتر از این است

که حقیقت صفتش درک شود، پس او را به آنچه

خود وصف کرده بستایید و از غیر آن باز ایستید»

۲- مفضل می‌گوید «از حضرت ابوالحسن (ع) مطلبی را

در مورد صفات خدا پرسیدم فرمود: از آنچه در

قرآن است تجاوز نکنید.<sup>۱۸</sup>

این دو روایت از نظر «متن و سند» مخدوش است و دلالت

بر توقیف اسماء الهی ندارد آیه اله حسن زاده آملی

در کتاب «کلمه علیا» ص ۱۷ در مورد این احادیث می

گوید: «اما از نظر متن و دلالت، کافی نیست که

بدانیم مفاد این گونه روایت همین قدر است که خدای

سبحان خود را به صفات کمال وصف نموده است، ما نیز

باید به حکم عقل خدای سبحان را به صفات کمال وصف

کنیم، اما مفاد آنها این باشد که هر لفظی دلالت به

کمال دارد، در اطلاق آن بر خدای سبحان باید اذن

شرعی داشته باشیم، چنین نیست و همین که منع شرعی

در اطلاق نداریم کافی است.

اگر اخبار دیگری نیز مورد توجه قرار گیرد معلوم

میشود که این گونه نهی‌ها متوجه کسانی است که خداوند

را به صفاتی که نامناسب مقام خداوندی است وصف می

کردند، مانند اینکه او را به «صورت» متصف می

---

<sup>18</sup> - اصول کافی، کتاب توحید، باب الهی عن الصفة بغیر ما به نفسه

دانستند و یا او را « تشبیه به مخلوقات می کردند و یا مذمت از کسانی است که او را به نحوی وصف می کردند که به معنای جسم بودن اوست لذا روایت اول و دوم باب النهی عن الصفة.....» به همین جهت بوده، نه اینکه هیچ کس حق ندارد خداوند را به هیچ وجه توصیف کند.

شهید مطهری در پاورقی اصول فلسفه و روش رئالیسم ج ۵، ص ۱۳۱، چاپ انتشارات اسلامی آورده « از جواب امام در این روایت ( اولین خبر) استفاده می شود که به تبع قرآن، باید راهی بین نفی و تعطیل از یک طرف و تشبیه از طرف دیگر انتخاب کرد. پس معلوم می شود مقصود عدم انحراف از اصول تعلیمات قرآن است نه تقلید و تعبد به الفاظ و ممنوع بودن تفکر و معرفت.....»

در پایان بطور اجمال نظر فیلسوف شهید اسلام علامه طباطبایی را در مورد اسماء الحسنی و توقیفی بودن یا نبودنش را می آوریم، مرحوم علامه هم در کتاب «رسائل توحیدی»<sup>۱۹</sup>

و هم در تفسیر کبیر و شریف المیزان ج ۸ ذیل آیه اسماء الحسنی» بعد از شرح و تفسیر مبسوط نتیجه گیری که از مبحث کرده است می فرماید:

از آنچه گذشت روشن گردید که در قرآن هیچ دلیلی بر توقیفی بودن اسماء خدای تعالی وجود ندارد بلکه بر عدم آن هست. آیه شریفه « ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها و الذین یلجذن یلجذن فی اسمائه » که بعضی با آن بر توقیفی بودن اسماء خدا و استدلال

<sup>19</sup> - مبحث اول از فصل چهارم از کتاب، رسائل توحیدی

کرده اند ، استدلالشان وقتی صحیح است که « الف - لام » در «الاسماء» برای عهد باشد ، و مرا از الحاد در اسماء تعدی از اسماء معین خدا و اضافه کردن اسمائی که از طریق نقل نرسیده بوده باشد و لیکن هم ، عهد بودن «الف - لام» و هم ، به معنای تعدی بودن الحاد ، دارای اشکال است .

و اما روایت بسیاری که از طریق شیعه و سنی وارد شده که پیامبر اکرم فرموده: «برای خدا نود و نه ، یعنی صد منهای یک اسم است. هر کس آنها را بشمارد داخل بهشت می شود» و هم چنین روایت دیگری که قریب به این مضمون است هیچ یک دلالت بر توقف ندارد. این از نظر بحث تفسیری است نه بحث فقهی .

مرحوم علامه طباطبائی معتقد است هر اسمی در عالم در که از جهت معنا احسن الاسماء بوده باشد ، آن اسم از آن خداست . پس نمی توان اسماء حسنی را شمرد و به عدد معینی محدود کرد .